

گرامیداشت آتش یا آتش پرستی در آیین زرتشت

گردآوری : شارمین مهرآذر

کانون خرافه زدایی شعوبیه

www.shoubie.blogspot.com

پیش از اینکه به آیین زرتشت بپردازیم و پایگاه آتش را در این آیین بررسی کنیم ؛ شایسته است بدانیم که آتش در زندگی و در هستی ما ؛ از چنان پایگاهی بر خوردار است که هیچ چیز دیگر را نمی توان با آن برابر گذاشت . باید بیاد داشته باشیم که آتش یکی از چهار آخشیج و یا عناصر چهارگانه هستی است و در میان آن چهار ؛ گرامی ترین آنها است ؛ می دانیم که هستی زمینی مابسته به خورشید است و خورشید چیزی نیست بجز یک کوره بزرگ آتش ؛ و سه آخشیج دیگر یعنی آب و هوا و خاک ؛ هر سه پدید آمده از همان آتش خورشیدند . پرتو خورشید سرچشمه گرما ؛ فروغ ؛ خوراکیها ؛ سوخت و توانمندی همه ی جانداران است ؛ خورشید در گردش روزانه خود در آسمان به رشد گیاهان یاری می رساند ؛

زمین را گرم می کند در پدید آوردن باد ها دست دارد و بسیار کارهای دیگری انجام می دهد که همه آنها برای هستی اینجهانی ما از ارزش بسیار والایی برخوردارند ؛ از اینرو خورشید بن مایه و بن پایه هستی زمینی ما شمرده می شود ؛ در ادبیات دینی زرتشتی ؛ (آتش) پسر اهوره مزدا نامیده می شود همچنانکه سپندارمذ که پاسبان زمین است ؛ دختر اهوره مزدا . (بیاد داشته باشیم که فرزند خدا بودن در بسیاری از آیینهای کهن پیشینه دارد برای نمونه ؛ در مسیحیت عیسی مسیح = (پسر خدا) دانسته می شود ؛ و در مصر کهن ؛ یکی از فراعنه مصر خود را اخناتون یعنی (پسر خدا ی خورشید) نامید

آتش از دیر زمان تا کنون نماد دین شناخته شده است ؛ نه تنها نزد ایرانیان ؛ بلکه نزد بسیاری دیگر از مردم جهان نیز چنین بوده است ؛ و هر یک از ملتها بگونه ای آتش را ستوده و هنوز هم می ستایند ؛ برای نمونه یونانیان در پرستشگاههای خانگی همیشه آتشی افروخته داشتند که شباهنگام رویش را با خاکستر می پوشاندند و هر بامداد پیش از فراشد خورشید خاکسترها را پس می زدند و با چوبهای ویژه ی خوشبود و باره بر می افروختند و هرگز لاشه یا چیز های نا پاک به آن نزدیک نمی کردند ؛ برهمنان نیز در خانه خود هنوز هم آتشگاههای کوچکی دارند که شبانه روز

آتش خوشبو در آنها می سوزد؛ برهمنان نیز مانند ایرانیان و یونانیان تنها چوبها و یا دیگر سوختنیهای خوشبو را نیاز آتش می کنند ؛

می توان گفت آتش از زمانی در میان آریاها ستوده شد که هنوز نامی از یونانی و ایرانی و هندی و اروپایی در میان نبوده است و همه این مردم همه با هم زیر نام (آریا) یک گروه ناپراکنده را تشکیل می دادند . آتشی که در آتشگاههای همگانی و یا آتشگاههای خانگی این مردم می سوخت و هنوز هم می سوزد و گرمی داشته می شود ؛ از جنس آتش معمولی بشمار نمی آید ؛ سرشت آن چیز دیگری است ؛ آتش پاکی است که جز با اجرای آیینهای ویژه افروخته نمی شود ؛ یک هستی مینوی است که افزون بر درخشندگی و گرما بخشی ؛ جان و روان و اراده و اندیشه هم دارد و کارها را بسامان می رساند . رویهمرفته می توان گفت که گوهر آتش و گوهر زندگی از هم جدا نیستند ؛ هر جا که آتش هست زندگی هست و آنجا که آتش نیست نازندگی است . در اوستا بجز یسناهات 62 بخش ویژه ای بنام آتش نیامده است و آتش نیایشی که؛ امروزه زرتشتیان در نمازها های روزانه خود می خوانند؛ بر گرفته از همین یسناهات 62 است ؛ در بخشی از این سرود ؛ آتش با فروزه ی «درمانگر» و «پاک کننده» و بسیار سزاوار ستایش نامیده شده است . ایرانیان رویهمرفته به پنج گونه آتش باور داشتند ؛ در یسنا 17 از پنج گونه آتش نام برده می شود و به هر یک جداگانه درود فرستاده شده است و ترتیب آنها چنین است :

(1) آذر برزی سونگهه **Berezisavangha**

(2) آذر وهوفریان **Vohu Fryana**

(3) آذر اوروازیشت **Urvazishta**

(4) آذر وازیشت **Vazishta**

(5) آذر سپنیشت **Spenishta**

در گزارش (تفسیر) پهلوی سرشت یا ویژگی هر یک از این آتشیهای پنج گانه بترتیب زیر آمده است :

نخست آتش برزی سونگهه ؛ و آن آتش بسیار سودمندی است که سر چشمه آن در آسمان دانسته شده و آتش آتشکده ها پرتویی از فروغ آن به شمار می آید . دوم آذر وهوفریان ؛ و آن آتش سرشتی یا غریزی است که در کالبد آدمی و جانور فروزان است ؛ همه ی جنبش و جهش زندگی مردمان و جانوران بر خاسته از این آتش است . سوم آذر اوروازیشت ؛ و آن آتش سزاوار ستایشی است که در گیاهان و چوبها و رستنیها است ؛ رویش و بالش همه ی گیاهان و درختان و رستنیها از اوست . چهارم آذر وازیشت ؛ آتش آسمانی است همان آذرخش جهنده ای که از گرز ایزد تشر ؛ ایزد باران شراره کشیده و دیو خشکی را هلاک نمود . پنجم آذر سپنیشت ؛ و آن آتشی است بسیار سزاوار ستایش

که در سرای درخشان مینو؛ و در پیشگاه مزدا اهورا جاودانه می سوزد. در اینجا؛ یعنی در گزارش پهلوی؛ نخستین آتش و پنجمین آتش کما بیش همانند یکدیگرند؛ اما در فرگرد هفدهم از کتاب بندهش که بگونه ی ویژه از آتش سخن به میان آمده است؛ آتش (برزی سونگهه) آتشی است که در سرای درخشان مینو در پیشگاه اهوره مزدا فروزان است و (آذر سپنیشث) آتشی است که در روی زمین بکار می برند و آتش آتشگاهها از این آتش دانسته شده است. در اوستا امشا سپند اشا و هیشتا؛ در پیوند با آتش شناخته شده و بزرگترین خویشکاری او پرستاری از آتش است بر پایه همین پیوند است که زرتشتیان در روز سوم اردیبهشت ماه که جشن اردیبهشتگان است به آتشکده ها می روند و نیاز بجای می آورند. در اینجا باید به دو جشن بزرگ ایرانی در پیوند با آتش اشاره کنم؛

یکی جشن بسیار فرخنده و شادی بخش چهارشنبه سوری که تازیان و تازی پرستان از آغاز یورش خود به ایران تا کنون در بر اندازی آن کوشیدند و اما پایداری ایرانیان در پاسداری از ارزشهای فرهنگی خود آنان را نا کام گذاشت و دوم جشن سده؛ که در روز دهم بهمن ماه هر سال برگزار می شود؛ این جشن از زمانی آغاز شد که آدمی شیوه افروختن آتش را فرا گرفت. داستان شیرین این رخداد شادی بخش چنین است که هوشنگ پیشدادی روزی به همراه تنی چند از یاران بکوه میروند؛ در میانه ی راه جنبنده ای دراز وسیه رنگ و تیره تن و تیز تازی در برابرشان نمایان می شود؛ هوشنگ پا پیش می گذارد و سنگی بسوی مار پرتاب می کند؛ سنگ به سنگ دیگری بر می خورد و از بر خورد این دو سنگ فروغی پدیدار می گردد که هوشنگ آنرا فروغ ایزدی می نامد و در می یابد که در بر خورد دو سنگ می توان آتش پدید آورد:

| | |
|-----------------------------|----------------------------|
| بگفتا فروغی است این ایزدی | پرستید باید اگر بخردی |
| شب آمد بر افروخت آتش چو کوه | همان شاه در گرد او با گروه |
| یکی جشن کرد آنشب و باده خرد | سده نام آن جشن فرخنده کرد |

چنانچه پیشتر نیز اشاره کردم تنها ایرانیان نیستند که آتش را می ستایند و زبانه های شادی بخش آنرا گرامی می دارند؛ بلکه یونانیان و رومیان و هندوها و یهودیان و مسیحیان و بسیاری از دیگر مردمانی که پیشینه تاریخی دارند آتش را می ستایند و ارج می گذارند؛ در بسیاری از آیینها هر گونه بی آزر می نسبت باتش پاد افره سنگین خواهد داشت؛ برای نمونه گرشاسب پادشاه

ایرانی با اینکه از پایگاه بسیار والایی در این آیین بر خوردار است با اینهمه چون بی آزر می به آتش کرد و آتش را خاموش نمود فر از او گسیخت. (فرهنگ نامهای اوستا

پوشینه یکم رویه 5) همین جا شایان یاد آوری است که گوهر آتش در اوستا خره ؛ یا (فر) نامیده شده است و این (فر) ؛ شکوه و فروغ ویژه ای است که از سوی اهوره مزدا به پیامبر ؛ یا پادشاه و یابری از پهلوانان داده می شود؛ در ادب فارسی از این فر بسیار سخن گفته شده است و بیشتر در پیکر (فرازدی) و (فر کیانی) و (فر شاهنشاهی) و یا (فر پهلوانی) و گاه (فر ایرانی) از آن سخن رفته است ؛ این (فر) گوهر همان آتش یزدانی است که چنانچه پیشتر گفته شد ؛ از سوی دادار آفریدگار به پادشاهان بهمنش و نیکو کردار داده می شود اما اگر از بهمنشی و آیین راستی سر بتابند (فر) از آنان گسیخته خواهد شد چنانچه از جمشید و گشتاسب گسیخته شد . این اندیشه از ایرانزمین به سرزمینهای همسایه؛ و از آیین ایرانیان به آیینهای سامی راه پیدا کرد ؛ در تورات نمونه های آن بروشنی دیده می شوند ؛ نمونه ی بسیار آشکار آنرا در باب دهم سفر لاویان می بینیم که (ناداب) و (ابیهو) پسران هارون برادر موسی ؛ با همه ی پایگاه والایی که داشتند ؛ با اینهمه در پی یک بی انگاری ؛ بخور ویژه ی نیایش را بر آتش بیگانه ای که آتش یهوه نبود گذاشتند : (و ناداب و ابیهو پسران هارون هر یکی مجمره ی خود را گرفته آتش بر آنها نهادند و بخور بر آن گذارده ؛ آتش غریبیکه ایشان را نفرموده بود بحضور خداوند نزدیک آوردند ؛ و آتش از حضور خداوند بدر شده ایشانرا بلعید و بحضور خداوند مردند .) . لاویان 10:16 همین جا شایسته است که برای شناخت پایگاه آتش در آیینهای سامی ؛ نگاهی به تورات و انجیل و قران داشته باشیم . نخستین چیزی که خدا می آفریند روشنایی است : (... و زمین تهی و بائر بود و تاریکی بر روی لجه و روح خدا سطح آبها را

فرو گرفت * و خدا گفت روشنایی بشود و روشنایی شد *) پیدایش 1:3 (.. زیرا جلال او سوختنی مثل سوختن آتش افروخته خواهد شد * و نور اسراییل نار و قدوس وی شعله خواهد شد) اشعیا 16:16 (... خداوند نور من خواهد بود) میکاه 7:8 در تورات خداوند نخستین بار در شعله آتش بر موسی نمایان میشود و با او گفتگو می کند (.. و خداوند در شعله آتش از میان بوته بر من ظاهر شد ..) (خروج 2:3) . بهنگام کوچ بسوی کنعان ؛ بنی اسراییل دچار بیماری وبا می شوند و بنزد موسی گله می کنند که چرا ما را از مصر بیرون آوردی تا دچار چنین روزگار بدهنچار شویم ؛ خداوند از این ناسپاسی بخشم می آید و بموسی و برادرش هارون می گوید : (... از میان این جماعت دور شوید تا ایشان را ناگهان هلاک سازم) ؛ اما موسی با قوم همدردی می کند و برای خواباندن خشم خداوند و نرم کردن دل او به برادرش هارون می گوید ؛ (... مجمر خود را گرفته از « آتش مذبح » در آن بگذار و بخور بر آن بریز زیرا غضب از حضور خداوند بر آمده و وبا شروع شده است ..) . اعداد 16:46 خداوند از میان آتش با بنی اسراییل سخن می گوید آنان آواز

خداوند را می شنوند اما بجز آتش چهره دیگری از خداوند نمی بینند : (... و شما نزدیک کوه ایستادید و کوهتا بوسط آسمان به آتش و تاریکی ابرها و ظلمت غلیظ می سوخت * و خداوند از میان آتش متکلم شد و شما آواز کلمات او را شنیدید لیکن صورتی ندید بلکه فقط آواز شنیدید) . (تثنیه 11:4) خداوند بر (جدعون) نمایان می شود و با او بگفتگو می پردازد و پیمان می بندد که او و تبار بنی اسراییل را یاری خواهد داد ؛ جدعون برای سپاسگزاری بزغاله ای را می کشد و برای خدا قربانی می کند ؛ خداوند می گوید گوشت قربانی را بر روی صخره بگذار و سپس : (... آتش از صخره بر آمده ؛ گوشت و قرصهای نان فطیر را بلعید !!) داوران 20:6 یکی از انبیاء یهود بنام ایلیا که از نام آوران کتاب مقدس است ؛ در جایی برای نشان دادن برتری نیروی یهوه بر خدایان دیگر ؛ گاوی را می کشد ؛ گوشت آنرا تکه تکه می کند و بر هیزم می گذارد و به پیروان خود فرمان میدهد تا آب فراوان بر گوشت و بر هیزم بریزند بگونه ای که نتوان هیزم را به آتش کشید ؛ سپس بدعا می ایستد و از خداوند می خواهد که او را نزد هماوردان شرمنده نکند و نیروی برتر خودش را بنمایش بگذارد : (.. آنگاه آتش یهوه افتاده قربانی سوختنی و هیزم و سنگها و خاک را بلعید و آبرا که در خندق بود لیسید !!) اول پادشاهان 37:18 داود، مذبحی ؛ یعنی کشتارگاهی برای کشتن قربانیان برای خداوند بنا می کند و برای سپاسگزاری از یارمندیهای او چند جاندار را می کشد و بحضور خداوند می آورد و (... خداوند آتشی از آسمان بر مذبح نازل کرده او را مستجاب فرمود) اول تواریخ 26:21 اشعیا یکی از بزرگترین انبیاء یهود چنین نبوت می کند : (... زیرا خداوند چنین می گوید : اینک من سلامتی را مثل نهر به او ؛ (یعنی بنی اسراییل) خواهم رسانید * و شما خواهید مکید و در آغوش او بر داشته شده بر زانوهایش پرورده خواهید شد * پس چون اینرا ببینید دل شما شادمان خواهد شد * اما بر دشمنان خود غضب خواهد نمود زیرا اینک خداوند با (آتش) خواهد آمد و عرابه های او مثل گرد باد تا غضب خود را با حدت و عتاب خویش را با شعله آتش بانجام رساند ؛ زیرا خداوند با « آتش » و شمشیر خود بر تمامی بشر داوری خواهد نمود ...) اشعیا 12:66 غیرت خدا از جنس آتش است ؛ به حزقیال یکی دیگر از انبیاء می گوید : (... بنا براین خداوند یهوه چنین می فرماید هر آینه « باتش غیرت » خود بحدت بقیه امتها تکلم نموده ام ...) حزقیال 5:36 باز می گوید : (... زیرا که یهوه خدایت آتش سوزنده و خدای غیور است) تثنیه 24:4 دهنده موعود بنی اسراییل همانند آتش خواهد بود : (.. اینک من رسول خود را خواهم فرستاد و او طریق را پیش روی من مهیا خواهد ساخت و خداوندیکه شما طالب او می باشید ناگهان بهیکل خود خواهد آمد یعنی آن رسول عهدی که از او مسرور می باشید * هان او می آید قول یهوه صباوت این است اما کیست که روز آمدن او را متحمل تواند

شد و کیست در حین ظهور وی تواند ایستاد زیرا که او مثل « آتش قالگر » خواهد بود (ملاکی 1:3 اینها چند نمونه بود از جایگاه آتش در آیین یهود اینک نگاهی هم به آیین مسیح بیندازیم و پایگاه والای آتش را در این آیین بنگریم . در انجیل متی می خوانیم که یحیی تعمید دهنده مردم را در رود اردن به آب تعمید میدهد اما از کس دیگری سخن میگوید که پس از او خواهد آمد (یعنی عیسی) و (... او که بعد از من می آید از من توانا تر است که لایق برداشتن نعلین او نیستم * او شما را بروح القدس و به (آتش) تعمید خواهد داد . متی 12:3 روح القدس همانند آتش بر سر شاگردان عیسی ریخته می شود) ... و چون روز پنطیکاست رسید بیک دل در یکجا بودند * که ناگاه آوازی چون صدای وزیدن باد شدید از آسمان آمد و تمام آن خانه را که در آنجا نشسته بودند پر ساخت * و زبانه‌های منقسم شده مثل زبانه‌های آتش بدیشان ظاهر گشته بر هر یکی از ایشان قرار گرفت .) اعمال رسولان 2:1 آیینک می رسیم به قران تا پایگاه آتش را در آنجا جستجو کنیم . برخی گمان برده اند که در اسلام تنها از یک گونه آتش نامبرده شده و آن آتش جهنم است که بهر رو ستودنی نیست ؛ از سویی دیگر شیطان هم از جنس آتش آفریده شد و این هر دو نشان از بی ارزشی آتش در آیین اسلام دارند ؛ اما این سخن درستی نیست ؛ نخست اینکه باید بیاد داشته باشیم که در آیینهای یهودیت و مسیحیت هم از دو گونه آتش نامبرده شده است ؛ یکی آتش مقدس که نماد روح القدس است و دیگری آتش جهنم ؛ که بهر رو آنهم آفریده ی خداست برای یک آماج خدایی ؛ درست است که جایگاه شیطان است اما آفریده شیطان نیست . دوم اینکه افزون بر شیطان که از جنس آتش است جن ها هم از جنس آتش آفریده شدند ؛ و بسیاری از آنها (با شنیدن آیات قران به اسلام گرویدند) و در شمار بهترین مسلمانان در آمدند و از خدمتگزاران خوب خدا بشمار می روند . (سوره جن آیه یکم) . سوم اینکه در آیه سی و پنجم از سوره بیست و چهارم ؛ خداوند نور آسمانها و زمین نامیده شده است . چهارم اینکه در آیه دوازدهم از سوره بیستم به همان داستان تورات اشاره ای دارد که موسی در بیابان با یک بوته افروخته روبرو شد و خداوند به او امر فرموده گفت : (من هستم خدای تو پس نعلین از پایت بر گیر زیرا این جا که ایستاده ای مکان مقدس است .) بنا براین جای چون و چرا بجا نمی ماند که در اسلام هم آتش از پایگاه بسیار والایی برخوردار است . و آخرین نشان از گرامیداشت آتش در آیینهای سامی ؛ روشن کردن و روشن نگهداشتن شمع است و چراغ در کلیسا و در کنار مهراب و یا در امامزاده ها که پیشینه ای بس دراز دارد و بیرون از این جستار است . و اما نکته ای که در همین جا باید گفت اینکه پیروان همه ی این ادیان نه تنها آتش را می ستایند و ارج می گذارند بلکه در پاسداری و زنده نگهداشتن آن نیز می کوشند . در تورات یکی از دستورات خداوند در پیوند با آتش مذبح

این استکه آتش هرگز خاموش نشود : (... و آتش بر مذبح پیوسته افروخته باشد و خاموش نشود ...) لاویان 13:6 (آتشی که بر مذبح است افروخته باشد و خاموش نشود و هر بامداد کاهن هیزم بر آن بسوزاند و ...) . لاویان 12:6 آیات همانند این ها در کتاب مقدس فراوان دیده می شوند که خداوند می خواهد آتش مذبح که همان آتش مقدس است هرگز خاموش نشود ؛ و رهنمودهای بسیاری در جای جای کتاب مقدس بویژه در سفر لاویان ؛ و خروج ؛ و تثنیه ؛ در باره عطر خوشبو و سوزاندن بخشهای ویژه ای از اندام گاو و گوسفند قربانی بر روی آتش برای برانگیختن (عطر خوشبو بجهت خداوند) داده شده است . اینک جا دارد که به همانندی آیینهای آریایی با آیینهای سامی نگاه می کنیم : (... هر یک از مردمان یونان و روم را در خانواده پرستشگاهی بود و بر آن پرستشگاه پیوسته اندکی آتش میان خاکستر می درخشید . صاحب خانه مکلف بود که آن آتش را شب و روز روشن نگاهدارد... آن آتش خاموش نمی شد مگر زمانی که تمام افراد خانواده هلاک شده باشند ؛ بهمین سبب خاموش گشتن آتش مقدس و نابود شدن یک خانواده را پیشینیان مرادف یکدیگر می شمردند ... همچنین مذهب می گفت که آتش مقدس باید بی آلایش و پاک باشد و این عبارت را مقصود ظاهری آن بود که اشعیای ناپاک در آتش نریزند و مقصود باطنی آنکه برابر آن اعمالی بر خلاف مذهب مرتکب نشوند ... بر افروختن آتش نو آداب و مراسم خاصی داشت که بایستی با کمال دقت مراعات شود . برای تولید آتش سنگ بر آهن کوفتن ممنوع بود ؛ و فقط مجاز بودند که از نور خورشید یا از سودن دو قطعه چوب تولید آتش کنند ... این آتش در نظر آنان مقام خدایی داشت ؛ چنانکه آنرا می پرستیدند و برایش مراسم مخصوصی قایل بودند ؛ آنچه را که مطبوع خدایان می پنداشتند مانند گل و شراب و بخور و غیره تقدیم آتش نیز می نمودند ... از او استعانت نموده دعا می کردند که ایشان را از نعمت های سه گانه سلامتی و توانگری و نیک بختی که آرزوی دیرینه بشر است بر خوردار سازد ... اوری پیدس **Uripides** در حکایت آلیستس **Alesetis** نوشته است که چون آلیستس در راه نجات شوهر خویش تن به مرگ داد ؛ نزدیک آتشگاه رفت و گفت : « معبودا ؛ مالک رقابا ؛ امروز به آرامگاه مردگان خواهیم رفت و نوبت باز پسین است که پیش تو سربه ستایش فرود می آورم ؛ نظر لطف و مراقبت از کودکان بی مادر من دریغ مدار ؛ پسرم را زنی مهربان ده و دخترم را شوهری نجیب عطا فرما ؛ مگذار که چون مادر خویش نامراد بمیرند و چنان کن که عمریدراز به سعادت و کامرانی به سر برند. » ... یونانیان آتش را خدای ثروت می خواندند و استدعای پدر از آتش آن بود که فرزندان را سلامتی و مال بسیار عطا کند ... هر مردی چون می خواست از خانه برون شود ؛ آتشگاه را می ستود و چون بخانه باز می گشت قبل از دیدار زن و فرزند ؛ در برابر آن سر فرود می آورد و استعانت می کرد ... لازم تر از همه

آن بود که آتش پیوسته روشن باشد؛ زیرا اگر آتش خاموش می شد در حقیقت خدایی نابود می گشت... خدا در شراره های آتش تجلی می کرد؛ پس واجب تر از قربانی نگهداشتن و تیز کردن آتش یعنی تغذیه و تقویت جسم خدایی بود؛ بهمین سبب پیش از هر کار چوب بر آتش می نهادند و سپس شراب آتشین یونان و بخور و روغن و چربی قربانیها را در آن می ریختند و آتش تمام آن هدایا را به کام در می کشید و چون خرسند و تابان می گشت زبان بر آسمان می برد و ستایشگر خویش را با نور خود روشن می کرد؛ آنگاه زمان استجاب دعا بود و پرستنده زبان به خواهش می گشود! **du**

(Coulanges Fustel) تمدن قدیم رویه 14-23) (... خداوند بموسی گفت مذبحی از خاک برای من بساز قربانیهای سوختنی خود و هدایای سلامتی خود را از گله و رمه خویش بر آن بگذران در هر جایی که یادگاری برای نام خود سازم نزد تو خواهم آمد و ترا برکت خواهم داد (... خروج 24:20) (... این بر تو ظاهر شد تا بدانی که که یهوه خدا است و غیر او خدایی نیست؛ از آسمان آواز خویش را بتو شنوید تا ترا تادیب نماید و بر زمین آتش عظیم خود را بتو نشان داد و کلام او را از میان آتش شنیدی (... تثنیه 35:4) (... خون آنها را بر مذبح بپاش و پیه آنها را بجهت هدیه آتشین و عطر خوشبو برای خداوند بسوزان (... اعداد 18:18) (... بره ی دیگر را در عصر قربانی کن مثل هدیه آردی تا قربانی آتشین و عطر خوشبو باشد برای خداوند (... اعداد 8:28) (... و هر بامداد کاهن هیزم بر مذبح بسوزاند و قربانی سوختنی را بر آن مرتب سازد و پیه آنرا بر آن بسوزاند برای عطر خوشبو و یادگاری آن نزد خداوند (... لاویان 15:6) می بینیم گرامیداشت آتش در میان آیینهای آریایی و سامی آنچنان بهم مانده اند که انگاری این همان اند؛ اما دانسته نیست که چرا هیچیک از پیروان این گونه آیینها؛ (آتش پرست) نامیده نشده اند؛ و در میان اینهمه آیینهای گوناگون تنها و تنها ایرانیان به (آتش پرستی) نامور شده اند؟ پاسخ این پرسش را در دو کرانه می توان جستجو کرد؛ یکی دشمنی و کینه ورزی نسبت به ایرانیان و آیین آنها چه پیش و چه پس از اسلام؛ و دوم ناآگاهی از چند و چون ارزش آتش نزد ایرانیان و در آیینهای کهن ایرانی؛ و ما این هر دو دلیل را گاه باهم و گاه تک تک در میان نوشته های پژوهشگران خودی و بیگانه می بینیم؛ از هرودت یونانی گرفته تا برسوس بابلی؛ و تا تاریخ نگاران مسلمان؛ همه در آن دو کرانه باهم همراه و همسویند. می دانیم که ایران دستکم دو بار مورد تازش ویرانگرانه ی بیگانگان قرار گرفت؛ یکی در تاخت و تاز اسکندر و دیگری در یورش تازیان؛ و هر دو بار؛ بیشترین بن مایه های فرهنگی و تاریخی ودینی ایرانیان دستخوش تاراج یا خوراک تش شدند؛ از سوی دیگر این نکته بسیار شایان ژرف نگری است که پیروان آیین زرتشت از همان آغاز در اندیشه گسترش آیین خود در میان مردم دیگر و آگاهانیدن دیگران از چگونگی آیین خود نبوده

اند؛ از اینرو آگاهی از چند و چون این آیین همگانی نشد و تنها در میان (خودی ها) بجای ماند. تنهادستمایه ای که برای شناخت گوشه هایی از این آیین فرادست همگان جا گرفت شاهنامه فردوسی بود؛ دیگر بن مایه هایی مانند اوستا و دینکرد و بندهش اگر چه در چند دهه گذشته فرادست همگان گذاشته شدند؛ اما گرایش همگان را بسوی خود بر نیانگیختند؛ تا آنجا که حتی در درون مرزهای نیاخاکمان کشش مردم بسوی کتاب مقدس تورات و انجیل بیش از اوستا و دیگر بن مایه های آیین ایرانی بود چرا که وارون کلیساهای نو بنیاد فارسی زبان که باتمام توش و توان خود به فرادادن و شناساندن آیین مسیحیت پرداختند؛ زرتشتیان همچنان درها را بروی خود بسته نگهداشته و گرایشی به شناساندن پیام زرتشت که گرانبها ترین دستاورد تاریخ تفکر بود از سوی خود نشان ندادند؛ بدین ترتیب بیگانگی با پیشینه فرهنگی و درونمایه آیین ایرانیان؛ نه تنها سبب شد که (مجوس)؛ بچم آتش پرست (لغتنامه دهخدا برگ 20336) نامیده شوند؛ بلکه برخی از نویسندگان آنان را پس مانده های ابراهیم و یعقوب شناختند و یاوه هایی نوشتند که از هر دشنامی به ایرانیان پاک نژاد بد تر بود؛ به چند نمونه از این سخنان بی مایه نگاه می کنیم تا بی ارزش بودن بسیاری از نوشته های تاریخی را دریابیم: (... و چون پادشاهی به اردشیر پسر بابک رسید؛ ایرانیان را بر قرائت یک سوره آن که (اسناد) نام دارد هم سخن کرد و تا کنون ایرانیان و مجوسان جز آنرا نخوانند و کتاب آنها (بستاه) نام دارد. و چون از فهم کتاب عاجز ماندند زردشت تفسیری بیاورد؟! و تفسیر را زند نامیدند آنگاه برای تفسیر نیز مفهومی بیاورد!! و آنرا پازند نامیدند؛ پس از مرگ زردشت علمای آنها تفسیر و شرحی برای مسایل دیگر که گفتیم نوشتند و این تفسیر را (پارده) نامیدند و مجوسان تا کنون کتاب منزل خود را از بر نتوانسته اند کرد... پادشاهی یستاسب تا مجوس شد و مرد؛ یکصد و بیست سال بود و زردشت در هفتاد و هفت سالگی بمرد و نخستین موبد پس از زرادشت جاماس بود و پس از او بهمن پسر اسفندیار ... گویند مادر بهمن از بنی اسراییل!! از فرزندان طالوت بوده است گویند وی بدوران پادشاهی خود بنی اسراییل را به بیت المقدس پس فرستاد... گویند مادر کوروش از بنی اسراییل بود و دانیال اصغر!! دایی وی بود... مسعودی؛ مروج الذهب پوشینه یکم رویه 225. (... کسان را در باره نسب ایرانیان اختلاف است؛ بعضی گفته اند که فارس پسر یاسور پسر سام ابن نوح بود و نیز نبطیان از فرزندان نبیط پسر یاسور پسر سام ابن نوح بوده اند؛ این سخن را هشام ابن محمد از پدرش و دیگر دانشوران عرب روایت کرده است... بعضی نیز پنداشته اند که فارس از فرزندان یوسف ابن یعقوب ابن اسحاق ابن ابراهیم خلیل؛ صلوات الله علیهم بود؛ گروهی نیز گفته اند وی از فرزندان آرم ابن ارفخشذ بن سام بن نوح بود!!... جمعی نیز پنداشته اند که ایرانیان از فرزندان لوط و از

دودختر وی زهی و رعوی بوده اند !!! (بر پایه داده های تورات ؛ این دو دختر پدر را مست کردند و شباهنگام بنوبت با او همخوابه شدند و فرزندانی بجهان آوردند ؛ اینک این پژوهشگر !! برجسته تاریخ ایران ؛ ایرانیان را پدید آمده از چنین ننگی می شمارد که لوط ؛ برادر زاده ابراهیم و دو دخترش ببار آوردند و زمین و آسمان را بنگ آلودند ... برای آشنایی بیشتر با این ننگ نامه به باب نوزدهم از سفر پیدایش نگاه کنید .) ؛ و اهل تورات در این زمینه قصه ای دراز دارند ... بعضی کسان نیز بر این رفته اند که ایرانیان طبقه دوم یعنی ساسانیان بخلاف ایرانیان طبقه اول از فرزندان منوچهر پسر ایرج پسر فریدون بوده اند و بعضی دیگر بر این رفته اند که منوچهر پسر مشجر پسر فرقس پسر ویرک بود و ویرک همان اسحاق بن ابراهیم خلیل است !! ... مسعودی گوید : بیشتر حکمای عرب از تیره نزارین معد چنین گویند و ایرانیان نیز پیرو این باشند و انکار نکنند بانتساب ایرانیان و اینکه هر دو از فرزندان اسحاق ابن خلیل علیهماالسلامند ؛ و شعرای آنان (یعنی ایرانیان) در اشعار خود چنین بالیده اند : « هر گاه قحطان بریاست ما ببالد فخر ما بزرگتر و والاتر از اوست که ما بوسیله اسحاق «عمویمان !! بر آنها حکومت کرده ایم ... (همه سربلندی ایرانیان همین بوده است که عمویشان اسحاق !! بر یک قبیله عرب در یمن حکومت کرده است ؛ به این می گویند تاریخ افتخارات ایرانیان !!) . « در آغاز ما و فرزندان ساره (زن ابراهیم) یک پدر داشته ایم . « جریر بن خطفی تمیمی ضمن قصیده ای دراز در همین زمینه با مردم قحطان مفاخره می کند که ایرانیان از «فرزندان اسحاق و پیامبران زاده یعقوب ابن اسحاق ابن ابراهیم بوده اند : « و فرزندان یعقوب وقتی حمایل مرگ آویزند و زره پوشند شیر مردانند ؛ « با خسرو و هرمزان و قیصر خویش بودند و کتاب و نور خدا در میان ایشان بوده ؛ و سلیمان پیمبر که دعا کرد و سلطنتی یافت از ایشان بود ؛ « پدر ما پدر اسحاق بود و ما را پدری بهم مربوط کرده که هدایتگر و پیمبر و پاکیزه بود و قبله خدا را که بدان هدایت جویند ؛ و موسی و عیسی و آنکه بسجود افتاده بود و از آب دیده اش سبزه روید با یعقوب و پسر یعقوب که پیمبر پاک بود .. پدر ما خلیل الله است پروردگار ما خدا است ؛ مرا بزرگان دلیر زاده قریش پرورده اند و « قوم من قریش ایران بوده اند « !! « یکی از شاعران ایران هم ضمن شعری یاد آوری کرده که از فرزندان اسحاق است و اسحاق ویرک نام داشته ؛ بعضی ایرانیان پنداشته اند که ویرک پسر ایرک پسر بورک پسر یکی از هفت زنی بوده که بدون مرد فرزند آورده اند و نسبشان به ایرج پسر فریدون می رسد ... یکی از ایرانیان از پس سال دویست و نود به پدر بزرگ خود اسحاق ابن ابراهیم خلیل و اینکه ذبیح اسحاق بوده نه اسماعیل بر فرزندان اسماعیل می بالیده و گفته است : « به پسران هاجر بگو من از شما برترم ؛ این تکبر و بزرگی کردن چیست ؟ مگر پروردگار قدیم « مادر شما کنیز مادر ما ساره زیبا نبود ؟ « پادشاهی بین ما بود و

پیغمبران از ما بوده اند و اگر این را انکار کنید ستمگر شده اید « ذبیح اسحاق بود (اشاره می کند به اینکه ابراهیم پسرش اسحق را برای قربانی بر گزید نه اسماعیل را... و اینک این چکامه پرداز ایرانی بخود می بالد که (ذبیح اسحاق بود) و خود را از دودمان اسحاق می شمارد و این بزرگزادگی!! را برخ تازیان می کشد؛ به اینهم بسنده نمی کند خود را اهل قریش می نامد). «ایرانیان قدیم با احترام خانه کعبه و جدشان ابراهیم علیه السلام بزیارت بیت الحرام می رفتند و «بر آن طواف می بردند و آخرین کس که از ایشان بزیارت حج رفت ساسان پسر بابک جد «اردشیر بابکان سر ملوک ساسانی بود... ایرانیان از روزگار قدیم بر سر زمزم زمزمه می کرده اند!! ایرانیان در آغاز روزگار مال و گوهر و شمشیر و طلای بسیار هدیه کعبه می کردند همین ساسان پسر بابک دو آهوی طلا و جواهر با چند شمشیر و طلای فراوان هدیه کعبه کرد که در چاه زمزم مدفون شد!!) مسعودی؛ مروج الذهب؛ پوشینه یکم رویه های 231 تا 237*** اینها نمونه هایی بود از خروارها تا بیگانگی تاریخ نگاران را با درونمایه های دین و فرهنگ ایرانی و راستینگیهای تاریخی بنمایش بگذاریم؛ در همین جا بسیار شایسته است که برای نشان دادن دوگانگی و دو گوهری ایرانیان بامردمی که از کناره های کعبه و قریش به ایران یورش آوردند؛ به شاهنامه نگاهی بیندازیم و چند بیتی هم از فردوسی بیاوریم تا نه تنها دوگانگی گوهری ایرانیان و تازیان را ببینیم؛ بلکه تا بدانیم چرا فروسی را زنده کننده ملیت ایرانی و زنده کننده زبان فارسی می نامند ... :

| | |
|--------------------------------|-----------------------------|
| ز شیر شتر خوردن و سوسمار | عرب را بدانجا رسیده است کار |
| که تاج کیانی کند آرزو | تفو بر تو ای چرخ گردون تفو |
| از ایران و از ترک و از تازیان | نژادی پدید آید اندر میان |
| نه دهقان؛ نه ترک و نه تازی بود | سخنها بکردار بازی بود! |

براستی که سخنها ببازیهای کودکانه بیشتر همانندی دارند تا به بررسیهای تاریخی؛ مسعودی در جای دیگری زرتشت را پیغمبر مجوس می نامد که به گشتاسب فرمان داد تا در پی آتشی برود که جمشید آنرا بر افروخته بود؛ و گشتاسب آنرا در خوارزم یافت و به فارس آورد؛ و در فارس از آتشکده ای نام می برد که بدست همای دختر بهمن پسر اسفندیار بر پا شده بود؛ اما بیدرنگ همین آتشکده را مسجد سلیمان ابن داود می نامد و می گوید که (تصاویر همه ی پیغمبران را در آنجا تراشیده بودند؛ و شبانه روز باد در آنجا می وزید و صدای شگفت انگیزی داشت و علت این بود که سلیمان باد را در آنجا بزدان کشیده بود!! و سلیمان ابن داود هر بامداد صبحانه را در بعلبک می خورد و شام را در این مسجد! و در همانجا از کوروش هخامنشی نام می برد که بهنگام زاده شدن عیسا؛ سه مجوس بسوی او فرستاد!! تا هدایایی به او پیشکش کنند....؛ این استاد بزرگوار تاریخ

فراموش می کند که میان کوروش و عیسی دستکم 500 سال فاصله زمانی هست؛ می بینیم که پراکنده گویی ها و یاوه پردازی ها بیشتر به یک هذیان تب آلود میمانند تا به برسپهای تاریخی و اینجا است که در دل به فردوسی آفرین می گوئیم که اینگونه (سخننها را بگردار بازی) می خوانده است دریغ اما که آیین روزگار تا بوده چنین بوده که روسپی نامردمان در کار؛ گرمروی آزادگان در بند!! کسانی که در راستای شناساندن راستیها می کوشند و می ستیزند در پایان کار بی کفن خواهند مرد و ایران ویرانگران تبهکار با حریر و زمرد پوشانده خواهند شد. فی الواقع پاره ای از ایرانیان به محض قبول دین اسلام گویا از تمام وجدانیات و عواطف طبیعی که منافات با هیچ دینی هم ندارد؛ منسلخ شدند. قتیبه بن مسلم باهلی؛ سردار معروف حجاج که چندین هزار نفر از ایرانیان را در خراسان و ماوراءالنهر کشتار کرد و در یکی از جنگها بسبب سوگندی که خورده بود؛ اینقدر از ایرانیان کشت که به تمام معنی کلمه از خون آنها آسیاب روان گردانید و گندم آرد کرد و از آن آرد نان پخته؛ تناول نمود؛ و دختر های آنها را در حضور آنها به لشکر قسمت کرد. قبر این شقی ازل و ابد را پس از کشته شدنش زیارتگاه قرار دادند و همه برای تقرب بدرگاه خدا و قضای حاجات « تربت آن شهید! » را زیارت می کردند. ولی بزرگترین شاعر ایران و بانی رفیعترین بنای مجد و شرف ملی ایران؛ عنی فردوسی طوسی علیه الرحمه را پس از وفات؛ به عوض اینکه قبه و بارگاه بر سر قبر او بنا کنند؛ معاصرین قدر شناس! او حتی جسد او را هم نگذاشتند که در قبرستان عمومی مسلمانان دفن نمایند. مقتدای آنها شیخ ابولقاسم گرکانی گفت « او ستایشگر گبران بوده است ».

مرتضی راوندی = تاریخ اجتماعی ایران؛ رویه 55 در مورد دژ منشی و ایران ستیزی برخی از تاریخ نویسان؛ بویژه تاریخ نگاران ایرانی تبار تازی پرست نیازی به یاد آوری نیست؛ همه ی کسانی که دستی به کتاب دارند خوب می دانند که این اهرمن زادگان تا چه اندازه در خوار شماری ایرانیان کوشیده اند و هاه... می کوشند. آنچه که در زمینه ارج گذاری به آتش؛ از آموزشهای زرتشت می توان بیرون کشید این است که خود زرتشت نه آتش را ستوده است و نه آب را و نه هوا را و نه خاک را؛ زرتشت همه هستی را یکپارچه می بیند؛ در سرود بیست و نهم؛ از (روان جهان) سخن می گوید که (با تندی و خشم در پیشگاه دادار آفریدگار؛ از دست کسانی که محیط زیست را تباه می کنند خروش بر آورده است)؛ در چشم انداز با شکوه هستی شناسی زرتشت؛ جایی برای برتر شماری یک پدیده نسبت به دیگر پدیده های هستی نیست؛ و این سخن نه بدان معنی است که پدیده ها ارزشی برابر دارند؛ بلکه بدان معنی است که از دیدگاه زرتشت هیچ باشنده ای جدا سر و ایستاده بخود نیست؛ همه ی اجزا هستی از کوچکترین ذره تا بزرگترین کهکشانهایی که هر روز در پی دانش کیهان شناسی و بزرگ نمایی تلسکوپ ها

بر شمارشان افزوده می شود؛ همه و همه وابسته و پیوسته بیکدیگرند؛ و آن بر بست ها و قانونمندیهایی که بر سراسر هستی فرمان می رانند بر هر یک از اجزا هستی نیز به همان ترتیب فرمانروایی دارند؛ و از آنجا که آدمی هم مهره ای است از مهره های بهم پیوسته گیتی؛ بنا بر این؛ آن بر بست ها و قانونمندیها یی که زرتشت در زبان گاتایی خود آنرا (اشا) نامیده است؛ بر اندیشه و جان و روان و پیکر آدمی نیز فرمانروایی دارند؛ بنا بر این؛ خرسندی و رسایی از آن کسی است که از راه خرد و اندیشه؛ سامان و هنجار فرمانروای بر هستی را بشناسد و اندیشه و گفتار و کردار خود را با آن همسو و هماهنگ کند. کوتاه سخن اینکه زرتشت همه ی آفرینش را با هم؛ و یکجا؛ و در یک پیاله می بیند؛ و آدمی را تکه کوچکی از هستی اینجهانی می شمارد؛ و از آنجا که آدمی از دارش هوش و خرد برخوردار است؛ خویشکاری هوشمندان او را به رخ می کشد و می گوید که بزرگترین خویشکاری آدمی پاسداری از همه ی پدیده های هستی و خرسند کردن روان آفرینش است و به سخن بسیار ساده تر؛ یعنی پاسداری از محیط زیست جهانی. زرتشت با هر گونه خرافه پرستی و واپسگرایی سر ستیزد دارد و بجز پیروی از خرد و دانش چیزی را سفارش نمی کند؛ گرانبمایه ترین گوهر نزد او خرد است؛ و سپس اندیشه و گفتار و کردار نیک؛ و این هر سه نه برای رفتن به بهشت و کامجویی از حور و غلمان!!! بلکه برای بهسازی این جهان و پاسداری از داده های نیک هستی؛ مانند آب و هوا و خاک و درخت و گیاه و جانور... و اینکه هر کسی شادمانی و بهزیوی خود را در شادمانی و خرسندی دیگران بداند... و اینکه هر کسی بداند که دروغ فریبنده است و راستی شادی بخش است و راهگشا. آیین زرتشت آنچنان پاک و ساده و شفاف است که مردمان را از خود می گریزند!!! این مردم که ماییم؛ راستی و سادگی را بر نمی تابیم؛ ما به پیچیدگیهای تو در تو؛ و پندارهای خرافی و آیین های سخت و پر پیچ و خم؛ به فرجود ها و معجزات پیامبران؛ و جهان غیب و شب اول قبر و پل صراط و جز اینها؛ به آسانی می توانیم دل ببندیم و همه چیز حتی زندگی اینجهانی خود را در راه اینگونه ژاژه ها فرو بگذاریم؛ اما شفافیت و سادگی پیام زرتشت کشتی درما پدید نمی آورد! و آنرا برای این جهان و آن جهان خود بسنده نمی دانیم! از اینرو برای اینکه آیین را پر کشش تر کنیم؛ خود به تنیدن می پردازیم و آیینی پدید می آوریم که به همه چیز مانند است جز به آن پیام خجسته زرتشت. گرامی نامه ی اوستا گواه زنده ای است بر این سخن؛ آینه ی کوششی است پیگیر برای اینکه آیین زرتشت از دیگر آیینها؛ پس نماند! و کمتر نباشد! یعنی پرداختن به برونمایه ها بیش از درونمایه؛ با اینهمه؛ هنوز هم دل انگیز ترین نامه دینی است و می تواند بس بسیاران را شیفته ی خود کند؛ چرا که با همه دور شدن از آموزشهای زرتشت؛ هنوز هم از پرتو پیام او بهره ی بسیار دارد و

خورشیدوار در میان همه ی دیگر نامه ها می درخشد . در اوستا آذر پسر اهوره مزدا نامیده شده است ؛ و امشاسپند سپندار مذ ؛ (گاهی هم ایزد اردویسور آناهیتا) دختر خدا ؛ این پیوند خانوادگی یا هم گوهری آب و آتش و خاک و خدا ؛ هیچ پیوندی با پیام و آموزشهای زرتشت ندارد ؛ این پیوند ؛ زاییده اندیشه های مغان است ؛ مغان و کیش بانان زرتشتی کوشیدند که بهرگونه و با هر زبانی که هست پایگاه والای آخشیجان چهار گانه هستی را نشان دهند و پیروان خود را به پاسداری و گرامیداشت محیط زیست جهانی ؛ که فراهم آمده از آب و آتش و خاک و هوا است بر انگیزند ؛ با نگاهی به فرپویی ارزش محیط زیست جهانی در زندگی و فرهنگ ماشینی روزگار بد هنجار امروز خود ؛ می توانیم به کار و کوشش ؛ و به اندیشه والای این کیش بانان پی ببریم ؛ اما اندوهمندان می بینیم که فرزندان ایرانی بجای ارج گذاری به اندیشه و کار و کوشش این کیش بانان ؛ آنان و پیروانشان را (گبر) و (مجوس) و جز اینها نامیدند . سه میلیارد تن مسیحی در جهان عیسی را پسر خدا می دانند ؛ هیچکس واخواهی نمی کند اما دویست هزار تن زرتشتی ؛ آتشی را که گرما بخش زندگی و بن مایه هستی است ؛ پسر خدا می نامند ؛ از سوی خودی و بیگانه به آتش پرستی نامور می شوند !! اگر بدرستی به داده های اوستا نگر بسته شود ؛ در می یابیم که آتش نیایش سو یا قبله زرتشتیان است همچنانکه کعبه نیایش سوی مسلمانان ؛ نه اینکه خود آتش پرستیده شود . پیروان مذهب شیعه بر مهتری که پدید آمده از خاک کربلا است پیشانی می ساینند و نماز می گزارند ؛ مسیحیان صلیبی بگردن می آویزند و بر آن بوسه میزنند و به آن سوگند می خورند و در کلیسا در برابرش بزانو می افتند ؛ زرتشتیان نیز در برابر آتش مقدس فروتن می شوند و نیایش های خود را به پیشگاه دادار آفریدگار بر می افزایند . فردوسی در پاسخ کسان که نیاکان ارجمنند او را به آتش پرست نامیده اند می گوید :

نگویی که آتش پرستان بدند پرستنده ی پاک یزدان بدند
و باز می گوید :

نیا را همی بود آیین و کیش پرستیدن ایزدی بود پیش
بدان جا بدی آتش خوبرنگ چو مرتازیان راست مهرباب سنگ

یعنی همچنانکه مهرباب مسلمانان از سنگ است ؛ و این اشارتی است به تکه سنگ سیاهی بنام حجرالاسود که « بر دیوار رکن کعبه منصوب است و حاجیان هنگام طواف کعبه تبرکاً آنرا لمس می کنند ؛ پیش از اسلام نیز این سنگ مورد احترام اعراب بوده است ... لغت نامه دهخدا رویه 8741 » مهرباب زرتشتیان نیز آتش است . در پایان این گفتار بسیار شایسته خواهد بود که با هم نگاهی به آتش نیایش زرتشتیان داشته باشیم و

در ستایش این بهترین آفریده اهورا مزدا با پاکترین تبار ایرانیان هم آوا شویم و جانی تازه کنیم : ستایش پاک ترا باشد ؛ ای آتش پاک گهر ؛ ای بزرگترین بخشوده ی اهوره مزدا ؛ ای فروزه ای که در خوری ستایش را . می ستایم ترا ؛ که در خانه من افروخته یی ؛ سزاواری ستایش و نیایش را . برابر تو می ایستم برای نیایش ؛ با همه ی آیین های دین :

به دستی برسم و به دست دیگر چوب خوش بوی خشک ؛ که زبانه اش روشن و سوزشش بپراکند بوی خوش را ؛ و تو ای سزاوار ستایش ؛ بهره مند شوی از درخشندگی آن ؛ بهنگام سوختن و بوی خوش آن . به نگاهبانی تو ؛ بایستی پارسایی آراسته و با دانش و هنگ گماشته باشد ؛ که بسراید برای تو این ترانه را : تو ای آتش اهورا مزدا ؛ تو ای جلوه گاه آن بزرگترین سزاوار ستایش ؛ فروزان باش در این خانه ؛ همواره پرتوت با زبانه های سرخ فام رخسندده باشد در این خانه ؛ همیشه و همیشه تا زمان بی پایان . تو ای ایزدی که نزدیک ترینی به اهورا ؛ کام ها و خواست های ما را بر آورده ساز ؛ آرزوهایمان را که از زبان بر می آید ؛ با زبانه ی آسمان سایت هم بستر بساز ؛ تا کامیار شویم . آرامش و آسودگی راپیشکش ما ساز ؛ آسودگی در زندگی ؛ فراخی در روزی ؛ پاکی و استواری در دین ؛ گفتاری رسا و آوایی خوش ؛ و از پس آن دانش ؛ دانشی که به سوی زندگی خوش و بهتری راهبرمان گردد . ببخشای به ما بهترین رفتار و کنش را ؛ که دلیر و پیکارنده و نیرومند باشیم ؛ که با فر و هنگ باشیم ؛ که در نور دانش راه سپاریم ؛ که در خانه های ما فرزندان زورمند و زیبا پیکر و گویا و رزمنده در راه کشور ؛ با هوش و دانش ؛ و اندیشه و گفتار و کردار نیک زاده شوند ؛ که در یابند خانه و خانواده و دهکده و کشور ما را . ای ایزد بزرگ ؛ ما را همواره دریاب ؛ ببخشای به ما آنچه را که کامیاری دهد ؛ آنچه را که رستگاری دهد و به روزی و بهزیستی آورد ؛ بهره مند کن ما را از بهترین زمین ها ؛ که در آن خانه های پر آسایش بر پاسازیم ؛ و در یاب روان ما را که آرامش داشته باشیم ؛ و راه پاک پارسایی را بسپریم . در مهراب خانواده ؛ در آتشگاه آتشکده ؛ آتش روشن و تابنده ی اهورایی زبانه می کشد و نیایشگران به در گاهش سرود می خوانند ؛ و او خواستار است تا بهترین چوب خوشبوی خشک را بر بسترش نهند و درودش گویند با برسم در دست گرفته و هوم آمیخته به شیر . آنگاه است که نیایش کنندگان ؛ به گوش جان می شنوند آوای آرامش بخش آتش را که : بر خوردار باشید از خواسته و دارندگی ؛ دشتهایتان پر باشد از انبوه گله های گاو و گوسپند ؛ چونان زمینهایی که بر سینه گاهاشان از درختان و گیاهان ؛ بیشه های انبوه پیدا شده . بر خوردار باشید از اندیشه یی روشن ؛ و هوشی سرشار و آزادگی و سرافرازی ؛ و نیرومندی و دلیری ؛ بر خوردار باشید از دشتهای انبوه و بهره دهنده

و از خانه های گسترده و زیبا و پر آسایش ؛ که آوای فرزندان دلیر از آنها بر خیزد ؛ که آرامش بخشد شما را و کشور را . چون نیایش کنندگان ؛ این چنین شنیدند با گوش جان ؛ آفرین ایزد بلند پایه را ؛ برای واپسین بار نیایش می کنند : درود و ستایش به تو ؛ ای آتش اهورا مزدا ؛ می ستایم این روشنی پاک و در خشان را ؛ اینک که بما آشکاری ؛ توان و نیرویمان بخشای تا بهترین اندیشه و گفتار و کردار را داشته باشیم ؛ یاریمان ده که با بدی و زشتی و دروغ پیکار کنیم ؛ روان ما را پالوده بگردان از بدی و راه بی فرجام ؛ تا شایسته پرستش اهورای بزرگ باشیم .

ایدون باد و ایدون تر باد

هومر آبرامیان

www.farhangiran.com